

تاریخ: موضوع؛ علم پژوهشی درباره ویژگی‌های معرفت‌شناسی تاریخ

دکتر منصور صفت‌گل

استادیار گروه تاریخ - دانشگاه تهران

چکیده

با پیدایی و گسترش علوم جدید، رویکردهای سنتی نسبت به علوم رویاروی نظرات و دیدگاه‌های نوینی درباره ماهیت و روش عرصه‌های متنوع علمی قرار گرفت. آنچه این روند را تشدید کرد تخصصی‌تر شدن علوم بود. تخصصی شدن علوم همه عرصه‌های فعالیت اندیشه بشری را در بر می‌گرفت و در این میان علوم انسانی به ویژه تاریخ در معرض نظرات جدید قرار گرفتند. یک نتیجه این رویداد بالاگرفتن مناقشه درباره ماهیت تاریخ و علمی بودن آن بود. بررسی حاضر می‌کوشد ضمن عرضه شواهدی از دیدگاه‌های سنتی و جدید درباره تاریخ از دانشمندان و مورخان ایرانی و غیر ایرانی ابعادی از این مناقشه را که عمدتاً پیرامون علمی بودن تاریخ صورت گرفته بود، مورد بررسی قرار دهد و مخصوصاً در این میان بر تحولات مربوط به پیدایی نظریه نوین علم تاریخ تأکید خواهد شد.

کلیدواژه: تاریخ، علم، روش علمی، موضوع، معرفت علمی

دانش تاریخ از گذشته‌های دور موضوع مباحث نظرپردازانه بوده است. در هر یک از این مباحث، با توجه به روند تکامل معرفتی تاریخ، آراء و نظریه‌های گاه متفاوتی درباره آن مطرح گشته است، نظریه‌هایی که عمدتاً به معنا و مفهوم تاریخ و موضوع آن پرداخته‌اند. همچنین از گذشته‌های دور تاریخ به عنوان بخشی از پیکره علم به مفهوم عام آن در نظر گرفته شده است. از هنگامی که شاخه‌های گوناگون علم به ویژه در سده‌های اخیر دگرگونی‌های چشمگیری یافتند، تاریخ نیز از این تحولات برکنار نمانده است. تخصصی شدن علوم به شیوه امروزی، ویژگی‌هایی بدان‌ها بخشید که از دید مبانی و تعاریف آنان را از شکل کهن تعریف متمایز کرد. مرزهای این تمایز چندان سخت نیستند و شاید نتوان زمان بسیار معینی را برای بالیدن علوم جدید مشخص کرد. درباره تاریخ نیز چنین سخنی درست است. اما به هر روی تحولاتی که از سده دوازدهم قمری (هجدهم میلادی و پس از آن چهره بست، زمینه را برای شکل‌گیری مفهومی نو از تاریخ نیز آماده ساخت و همین رویداد سبب گفتگوهای درباره ماهیت و جایگاه علمی تاریخ گشت.

نظرپردازی درباره تاریخ ریشه‌هایی به دور و درازی خود تاریخ دارد که دست کم در ایران پس از اسلام به سده‌های نخستین اسلامی پیوند می‌یابد. دورانی که در نتیجه تعامل و تبادل فرهنگی شکوفای دانشمندان، آراء و نظریه‌های گوناگون درباره علوم مطرح شد. در این دوران دستاورد علمی تمدن‌های برجسته به شکل‌گیری تمدنی جدید انجامید که بخش عمده‌ای از این میراث تمدنی مباحثه درباره علوم و رده‌بندی‌های آنها بود. در این رده بندی‌ها، علوم گوناگون مورد بحث قرار گرفتند و دسته‌بندی شدند. در این میان گرچه منزلت و جایگاه تاریخ مورد مناقشه ماند اما مورخان و وقایع نگاران همچنان به پژوهش‌های تاریخی خویش ادامه دادند. به نظر می‌آید که آنان تا اندازه زیادی برکنار از گفتگوهای مربوط به رده‌بندی علوم، در پی جاودان ساختن یادمان‌های بشری مورد مطالعه خویش بودند و گرچه

در پاره‌ای موارد بحث درباره تاریخ و تاریخنگاری دچار دشواری‌ها و انتقادهایی می‌شد، این امر ناشی از دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بود و کمتر به ملاحظات نظرپردازانه پیوند می‌یافت.^۱

تحولات علمی سده‌های اخیر باب جدیدی در گفتگوهای نظر پردازانه درباره تاریخ باز کرد. نگاهی به دیدگاه‌های جدید در این باره نشانگر آن است که این نظرپردازی‌ها در واقع به نوعی دنباله شکل قدیم مباحث مربوط به تاریخ هستند. از روزگاری که ارسطو تاریخ را در طبقه بندی خویش از شعر هم فروتر دانست،^۲ بخش عمده‌ای از دیدگاه‌های دانشمندان پس از او، متأثر از نگاه او به تاریخ بود. با این همه رشد علوم در سده‌های اخیر بار دیگر سبب مطرح شدن جایگاه و منزلت تاریخ به عنوان یک علم شده است. و همین رویداد سبب بروز مناقشاتی عالمانه در این باره گشته است. عنصر اصلی این مناقشه، مفهوم علم به معنای جدید آن بود که زمینه را برای گفتگوهای علمی جدید فراهم ساخت و رشد نگرانی‌های خاص فلسفه علم نیز آن را پر دامنه‌تر کرد. گفتگوهایی که مورخان را به تأمل در مبانی معرفتی رشته کارشان واداشته است.

علم: تاریخ

مورخی به نام بڑی تأکید کرده بود که: «تاریخ علم است، نه بیشتر و نه کمتر».^۳ شاید دگرگونی‌های مفهوم علم و بالیدن جنبه‌هایی از معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تاریخی، بڑی را بدین باور کشانده بود زیرا او می‌پنداشت که تاریخ علمی است مانند دیگر علوم و در طبقه بندی آنها جای ویژه علمی خویش را دارد. اما آیا این داوری بی مناقشه بوده است؟ پیشینه طبقه بندی منظم علوم به روزگار ارسطو بازمی‌گردد. شیوه کار وی پس از او مبنای بسیاری از طبقه بندی‌های بعدی قرار گرفت. ارسطو علوم را به سه دسته تقسیم کرد: علوم نظری که موضوع آنها تحلیل ضروریات است. علوم ذوقی (شعری) که به صنعت یا فعالیتی که غایت آن در بیرون از فاعل آن قرار دارد، مربوط می‌شوند. و علوم عملی که با نفس فعالیت انسان ارتباط دارند.^۴ ارسطو آنچه را سبب جدایی علوم از یکدیگر می‌گردید، موضوع نام نهاد. موضوع معرفت علمی موضوعی قابل بررسی تجربی قلمداد می‌شد که به وضع کلیات

منجر می‌گشت. تأثیر روش علمی او بر ادوار بعدی تحول علم بسیار مؤثر بود و به ویژه همین نگرش پس از چندی در قالب علم یونانی به دستمایه دانشمندان مسلمان در زمینه رده بندی علوم چهره نمود. از این روزگار به بعد گرچه علم و مفهوم آن تغییراتی به خود دیده است اما ساختار کلی آن به ویژه در نگرش به تاریخ برای مدت‌های طولانی پایدار باقی ماند. گرچه در حوزه جدید معرفت علمی ساختار آن به صورت Science مد نظر قرار گرفته است و رویه دیگر آن که Knowledge بود از این حوزه کنار زده شد، اما نمی‌توان نادیده انگاشت که برای قرن‌های متمادی این دو یک مفهوم تلقی می‌شدند. علم به عنوان یک ابزار و نیز منظومه معرفتی در تماس و تأثیری که بر اندیشه انسانی داشت مورد نظر قرار می‌گرفت نه به عنوان تکنولوژی یا تأثیری که بر جامعه انسانی می‌گذاشت.^۵

در حوزه ایرانی-اسلامی به ویژه در مباحث مربوط به تاریخ، تاریخ اساساً علم تلقی شده است. در اسلام شاخه‌های گوناگون علم در پیوندی تنگاتنگ رشد کرده‌اند. زیرا چشم انداز توحیدی اسلام هرگز روانداشته است که اشکال مختلف معرفت مستقل از یکدیگر پرورش پیدا کند. در اروپا نیز چنین نگرشی تا پیش از تحولات سده‌های اخیر وجود داشت. هنگامی که آموزه‌های جهان‌شناختی مسیحیت عنصر غالب علم و معرفت در اروپا بود، این چشم‌انداز قدسی همه معرفت و دانش را در یک پیکره همگانی ارائه می‌داد و بنابراین میان شاخه‌های گوناگون دانش نیز جدایی وجود نداشت. اما در چهار چوب نظم کیهانی و وحدت پیکره دانشی، شاخه‌های گوناگون معرفت به تصریح بیان و طبقه بندی می‌شدند که خود مبتنی بر درکی کیهان‌شناسی و مجموع‌نگر بود. در این نگرش تاریخ نیز یکی از اجزای پیکره علم به شمار می‌رفت و بنابراین از آن در پیوند با شبکه همگانی معرفت یاد می‌شد. از این رو تا سده‌های کنونی که به دلیل تأثیر اندیشه‌های جدید، نوعی تفکیک میان شاخه‌های گوناگون علم مطرح شد، چنین تمایزی در اصطلاح‌شناسی علمای ایرانی وجود نداشت. در آراء و نظریه‌های این دانشمندان تاریخ و علوم دیگر تفکیک‌ناپذیر بودند و بخشی از کسانی که آثار برجسته تاریخ‌نگاری از خویش بر جای گذارده‌اند، همزمان در چندین رشته علمی تخصص داشته‌اند.

علم کارکردی مورد نظر مورخان مسلمان، علم حصولی بود که مبتنی بر دو شیوه نقلی و عقلی بود.^۶ مورخان مسلمان با چنین نگرشی تاریخ را همواره علم تلقی می‌کردند. اما در

تقسیم‌بندی‌های علوم که دانشمندان مسلمان ارائه داده‌اند جایگاه و منزلت تاریخ دارای نوسان‌هایی بوده است. تاریخ‌نگاری در طی دوران انتقال دانش یونانی رشته‌ای مستقل نبود و در زمره علوم موضوعه قرار نداشت. رده‌بندی علوم یونانی جایی خاص برای تاریخ در نظر نمی‌گرفت و سیاست جایگاه مهمی در این رده‌بندی داشت. فیلسوفان مسلمان نیز در آغاز تحت تأثیر این شیوه قرار گرفتند. اما در رده‌بندی فارابی از فلسفه ارسطویی استثنایی چشمگیر وجود دارد. فارابی به سرگذشت نامه (اخبارالناس) و تاریخ (اخبارالامم) به منزله نوع دانشی که همراه با اساطیر و داستان‌ها (خرافات، احادیث) و هنرهای نمایشی (تقلیدی) به واسطه فراهم آوردن شادی و سرگرمی کسب می‌شوند، اشاره می‌کند.^۷ شمس‌الدین محمد آملی دانشمند سده نهم/ پانزدهم در اثر برجسته خویش؛ *نفایس الفنون فی عرائس العیون* آشکارا تاریخ را علم می‌داند و آن را از جمله علوم اواخر بر می‌شمارد.

در تقسیم‌بندی او علوم اواخر دربرگیرنده ادبیات و شرعیات، تصوف و علوم محاوره همچون تاریخ و تراجم احوال و علم انساب بود.^۸ در یکی از چشم‌گیرترین آثار نظرپردازی درباره تاریخ به زبان فارسی یعنی مقدمه ابن فندق بر اثر پر آوازه‌اش؛ *تاریخ بیهق*، ویژگی‌ها و شرایط علم تاریخ به روشنی بیان شده‌اند. ابن فندق در قالب کلی مفهوم علم، تاریخ را علمی مستقل و دارای روش و بینش خاص خویش معرفی می‌کند.^۹ میرخواند به طور قطع تاریخ را علم می‌دانست.^{۱۰} علمی بودن تاریخ مورد تأیید مورخان پس از او نظیر یزدی^{۱۱} و نطنزی^{۱۲} قرار گرفته است.

در نمونه‌هایی که مطرح شد، علم مفهوم ویژه خویش را دارد. یعنی علمی در همان شیوه رایج مفهومی علمای مسلمان. در این تعبیر، علم مترادف با شناخت و منظور آنان از تجربه، نه تجربه علمی جدید که تجربه به مفهوم کارکرد اخلاقی و معرفتی آن بود.^{۱۳} در تلقی دیگران نیز تجربه به مفهوم شراکت در دستاورد رویدادهای پیشین به منظور پرهیز از رویدادهای ناگوار زمان حال آمده است.^{۱۴} نمونه‌های یاد شده نشان می‌دهد که تلقی از علم و تجربه نزد این دانشمندان با آنچه در روزگار کنونی از دیدگاه روش‌شناسی مطرح شده است، تفاوتی بین دارد. دید تجربی از علم که مبتنی بر تحولات جدید علمی بود، این طرز تلقی از علم را تا اندازه زیادی به کناری زده است. در ادراک علمی جدید، علم ابزاری تلقی شد که دستاورد به

کارگیری آن رسیدن به کلیات و نوعی دوری از اتفاق و احتمال و نزدیکی به قطعیت بود.^{۱۵} در ادامه این بررسی این تلقی جدید از علم و پیوند آن با تاریخ بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نگاهی به روند کنونی علم و دیدگاههای درباره آن موضوع را روشنتر می‌کند. از دیدگاه وبری علم جنبه‌ای از فرایند پیشرفت عقلانیت بود. وی کنش علمی را کنشی می‌دانست عقلانی که معطوف به هدف و ارزش بود.^{۱۶} او ویژگی عمده علم اثباتی و عقلانی را ناتمامی ذاتی و عینیت می‌دانست. به ویژه مسئله عینیت در علوم از مواردی بود که علمیت یک علم بدان وابسته دانسته می‌شد. این امر خود به علم از نوع تجربی آن پیوند می‌یافت که گسترش همین شیوه علوم انسانی را سخت تحت تأثیر قرار داد. حتی پاره‌ای از اندیشمندانی که بدین علوم روی آوردند، خود عالمان علوم تجربی جدید بودند. آنان بر این باور بودند که علم با روش‌های خاصی به دست می‌آید، علم معرفتی است منظم که با روش‌هایی معین به دست می‌آید و قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌ها را بیان می‌کند.^{۱۸} بنابراین شیوه، تنها آن دسته از دانش‌ها را می‌توان علمی نامید که به نحوی منظم به دست آمده باشد؛ از مجموعه‌ای از حقایق کلی تشکیل شده یا حداقل حاوی چنین حقایقی باشند؛ امکان پیش بینی موفقیت آمیز آینده با آن میسر است و از همه مهمتر اینکه دارای کیفیت عینی می‌باشد.^{۱۹}

ویژگی‌های یادشده پاره‌ای از دانشمندان را به این باور سوق داد که بنابر این باید درباره پدیده‌های اجتماعی آنچنانکه هستند و جدا از موجودات خود آگاه که آنها را به تصور خود در می‌آورند، اندیشید. باید این پدیده‌ها را از بیرون مطالعه کرد زیرا با این کیفیت است که پدیده‌های مذکور بر ما معلوم می‌شوند. درست است که این کیفیت بیرونی بودن ظاهری است اما هرچه علم پیش می‌رود و رفته رفته از خارج به داخل باز می‌گردد پندار از میان خواهد رفت. اما نمی‌توان از پیش درباره راه حل حکم کرد و حتی به فرض اینکه پدیده‌های اجتماعی همه صفات ذاتی شیء را نداشته باشند، باید از همان گام نخست آنها را چنان تلقی کرد که گویی این صفات را دارند. چنین نگرشی معتقد است که این قاعده در مورد کل واقعیت اجتماعی بی‌هیچ استثناء صدق می‌کند. حتی باید به پدیده‌هایی که به شکل ساختگی‌ترین ترتیبات جلوه می‌کنند، از این نظرگاه توجه کرد.^{۲۰} گرچه به نظر می‌آید به دلیل تفاوت پهنه علوم انسانی با طبیعی و تأکید بر اختیار آدمی و جامعه انسانی و بی‌اختیاری در طبیعت و

تفاوت میان دادن پاسخ از سوی انسان و واکنش غیرارادی از سوی طبیعت این داوری کمرنگ شده است.^{۲۱}

علم در چنین نگرشی معرفتی جمعی و جهانی تلقی خواهد شد که محصول کار بشریت است و می‌توان آن را به شناسایی جمعی درباره کلیات و یا جهت و کوشش برای شناختن حقیقت تعریف کرد.^{۲۲} علم از افکار کلی ساخته شده است. ویژگی فکر کلی آن است که ذهن به برکت آن می‌تواند یک بار عده بی‌شماری از موجودات یا اشیاء و یا اوصاف و یا روابط را بیندیشد.^{۲۳}

آنچه آمد تا اندازه‌ای ناظر بر تعریف علم و ویژگی‌های آن در پهنه علوم طبیعی بود. چون خواست این بررسی پیوند این رویه با علوم انسانی و در نتیجه با تاریخ است. باید دید که این ویژگی‌ها در علوم انسانی چگونه تبیین می‌شوند؟ زیرا از آغاز سده سیزدهم/نوزدهم، علوم انسانی با تأثیر از روش‌های علوم طبیعی هویت تازه‌ای یافته‌اند مسئله‌ای که به ویژه در زمینه روش‌شناسی اهمیت بیشتری دارد.^{۲۴} این امر از آن رو اهمیت می‌یابد که از دیدگاهی اساس وحدت علم، وحدت روش شناختی تعقل یا استدلال علمی است. مساله‌ای که باقی می‌ماند این است که آن پیش فرض‌هایی که سبب می‌شوند علم، علم باشد و از صور دیگر معرفت مانند تأمل، نظاره کردن و ایمان متمایز گردد کدامند؟^{۲۵} استوارت میل معتقد بود که علوم انسانی باید بر قیاس علوم طبیعی ساخته شود و تفاوت میان علوم انسانی و علوم طبیعی و تجربی از دید او تفاوت در درجه است نه تفاوت در نوع. این امر ناشی از آن بود که علوم انسانی جدید قرار بود بر پایه پیشرفت‌های علوم تجربی ساخته شوند، و به همین دلیل دانشمندان انسان را جدا از طبیعت و بنابراین جدا از شیوه‌های بررسی طبیعت نمی‌دانستند.^{۲۶} نکته مهم در این میان تأکید بر تعدد روش‌ها بود، علوم بنابر دگرگونی‌ها و تفاوت‌هایشان روش‌های متعددی را می‌طلبند. دکارت گفته بود که هیچ علمی نمی‌تواند به نحو علمی بنیاد خود را مبرهن سازد و هیچ دلیلی که ما را مجاز کند به اینکه علمی را بنیاد علمی دیگر بشماریم نیز در دست نیست. پس بررسی مبانی هر علم به خود آن تعلق دارد.^{۲۷} معنای این سخن این است که ادعای ساختن علوم اجتماعی بر اساس علوم طبیعی چندان پایه‌ای ندارد. اینک روشن شده است که هیچ روش علمی ثابت و منحصری وجود ندارد و هیچ قاعده مشکل‌گشا و معجزنمایی که بی‌چون

و چرا به کشفیات علمی منتهی شود در کار نیست. تصور قالبی بیشتر مردم این است که علم عبارت است از مشاهده دقیق... ولی بسیاری از فیلسوفان علم معاصر با این تأکید اصالت تجربی بر جنبه تجربی علم مخالفت کرده و نقش قاطع و مهم مفاهیم نظری در پیشرفت علمی را یادآور شده‌اند.^{۲۸}

بنابراین علوم انسانی از علوم تجربی جدا می‌شوند زیرا در تبیین حیات جمعی معیارهای فیزیک یا شیمی به طور فراگیر کاربرد نخواهد داشت و از آنجا که علمیت یک موضوع اتکاء اکید بر این معیار دارد، علمیت علوم اجتماعی مورد مناقشه قرار می‌گیرد.^{۲۹} این امر در مسئله عینیت علوم به خوبی دیده می‌شود. بنابر دیدگاهی همگانی علوم «عینی» هستند. یعنی تعیین آنها ناشی از اعیان و اشیاء مورد پژوهش آنهاست. حال آنکه علوم انسانی چنین نیستند. دانشمندان با رویدادهای قانونمند تکرارپذیر و اصحاب علوم انسانی با رویدادهای نامکرر سروکار دارند. از سوی دیگر، گرچه علوم تاریخی و اجتماعی از لحاظ منشأ الهام مانند علوم طبیعی هستند اما تفهیمی بودن، تاریخی بودن و ناظر بر فرهنگ بودن مایه تمایز آنان از دیگر علوم می‌گردد.^{۳۰} همینکه از علوم طبیعی دورتر و به علوم اجتماعی و انسانی نزدیک‌تر می‌شویم، در می‌یابیم که درگیر شدن شخصی داننده به شیوه‌هایی هرچه قطعی‌تر و تعیین کننده‌تر بر روند پژوهش تأثیر می‌گذارد. زیرا در این زمینه عالم در انتخاب، ارزیابی و تعبیر داده‌ها قضاوت شخصی بیشتری به عمل می‌آورد و سابقه ذهنی و پیش‌اندیشی‌های او به نحو شدیدتری بر ساخته‌های ذهنی او اثر می‌گذارد.^{۳۱} مثبت‌گرایان این دیدگاه را نمی‌پذیرفتند. آنان درباره قضایای تاریخی نظریه ویژه‌ای ارائه می‌کردند. اگر از آنها پرسیده می‌شد که قضایای تاریخی که مربوط به امور غیر قابل مشاهده گذشته هستند با دیدگاه تجربی چگونه همخوان خواهند شد؟ پاسخ می‌دادند که این قضایا با معنی‌اند، زیرا اگر چه مستقیماً تحت تجربه در نمی‌آیند اما آثار و نتایج آنها در حوزه مشاهده و آزمایش می‌گنجد.^{۳۲}

اگر پذیرفته شود که تاریخ جریانی از کنش‌های متقابل بین تاریخ نویس و گذشته‌ای که او آن را به رشته تحریر می‌کشد، می‌باشد، روشن می‌گردد که چرا از دیدگاه معیارهای علم تجربی اطلاق نام علم بر آن دشوار خواهد بود، و نیز اگر پذیرفته شود که نظام‌های تاریخی حتی در جزئیات، گرایش خاص سازندگان آنها را منعکس می‌سازند، مسئله روشن‌تر می‌گردد. کار معتقد است که طرح تاریخ در ذات فی نفسه وقایع وجود ندارد^{۳۳} بلکه این طرح

به وسیله آگاهی و تجربه تاریخ نویس بر وقایع تحمیل می‌شود.^{۳۴} وی می‌افزاید که مقایسه میان تاریخ و علم نیز کاذب است. زیرا: «علم، نمایش خود را بارها تکرار می‌کند، زیرا شخصیت‌های نمایش موجوداتی هستند که نسبت به گذشته یا اشیای بی‌جان شعور ندارند. در تاریخ نمایش نمی‌تواند خود را تکرار کند و حالت اجرای اول هرگز نمی‌تواند دوباره جان بگیرد.»^{۳۵} و «تمام مقایسه‌های بین تاریخ و علم و همه نظریه‌های دوری تاریخ با خطای بنیادی ندیده گرفتن شعور انسان نسبت به گذشته آغشته‌اند.»^{۳۶}

پرسشی که در این میان رخ می‌نماید این است که چنین اندیشه‌هایی از چه زمانی شروع به گسترش کردند؟ زایش تاریخ نویس مرهون عقیده‌ای بود که راه دانش را کشف قوانین و اصول قابل تعمیم پدیده‌های خاص می‌دانست. کاربرد این نظریه از زمان ابن خلدون مطرح شده بود. او در مقدمه معروف خویش نوشت که تاریخ، علم تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست و «علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها» از این رو وی تاریخ را ناشی از حکمت می‌داند.^{۳۷} متسکیو در مقدمه خویش بر روح القوانین نوشت که قصد او ارائه اصول بوده است. «موارد بخصوصی را مشاهده کرده‌ام که خود بخود بر آن اصول تطبیق می‌یابد. دریافته‌ام که چگونه تاریخ همه ملت‌ها چیزی جز داده‌های این اصول نیست» پس از آن کم‌کم مطالعه تاریخ کلیدی برای دریافت قوانین شد و قوانین تاریخ چهره علم به خود گرفت.^{۳۸}

علم در این تلقی یادآور نظریه دایره‌های تودر تو است. دانش‌های کنونی آدمی به صورت دوایر وسیعی تلقی می‌شود که در مرکز آن یعنی مبتنی بر تجربه و سپس کنترل عموماً سست‌تر مشاهده و آنگاه به ترتیب شعب منطقی و ریاضی و بعد از آن علم به آثار و بقایا و کوشش برای رفع نقایص اسناد و مدارک اتفاقی خود قرار دارد و دایره آخرین به صورت باتلاق وسیعی شامل اشتغالات و تصمیمات روزمره است که در آن بشر به ندرت وقت دارد که از کم و کیف امور اطلاع حاصل کند و اغلب اصولاً اطلاعاتی در اختیار او نیست و در اینجا است که سرگرمی‌ها و عواطف و خیال‌پردازی‌ها و تخیل نیز خودنمایی می‌کند. وضع تاریخ در این میان، قرار گرفتن در دایره علم به آثار و بقایا است که به فلسفه نزدیک می‌شود.^{۳۹} این علم به آثار و بقایا، همان زمینه مطالعه تاریخی است. در اینجا کار مورخ مطالعه گذشته

است. گذشته جوامع انسانی با پیش چشم داشتن ویژگی‌های منحصر به فرد موجود در هر جامعه. این ویژگی‌های منحصر به فرد سبب عدم تکرار رویدادها در یک جامعه و عدم همانندی آنها با دیگر جوامع می‌شود که درک تجربی به مفهوم جدید را دشوار می‌سازد.^{۴۰} از این دیدگاه تاریخ از سویی به هنر نزدیک می‌گردد زیرا به کار انداختن نیروی تخیل را باعث می‌گردد و از سوی دیگر چون هدف آن مانند دیگر علوم کشف حقیقت است و حقیقت بیشتر از زیبایی مورد نظر تاریخ می‌باشد، از این جهت روح علمی و انتقادی برای مورخ از ضروریات است و باید روش مشخص و معینی برای بررسی و تحقیق داشته باشد، پس مانند دیگر علوم تلقی می‌شود.

آنچه مطرح شد، فشرده‌ای از دیدگاه‌های گاه متناقض درباره پیوند میان علم و تاریخ بود. از مجموع مسائل طرح شده می‌توان بدین نتیجه رسید که واری علمی بودن یا نبودن تاریخ از دو دیدگاه میسر است، روش تاریخ نگاران و نیز موضوعی که بدان می‌پردازند. موضوع تاریخ یعنی اجتماعات انسانی، از سوی مورخان به شیوه‌های گوناگونی مورد بررسی قرار می‌گیرد، برای تاریخدان جامعه تاریخی بشری آمیزه‌ای است از فردیت‌های نامتجانس منحصر به فرد به همراه کلیت‌های متجانس دائماً تکرار شونده در کنار جزئیات مشاهده شونده و احساسی و ادراکی و عمومیت‌های استنباطی و تفهیمی. از دیدگاه جزئی نگر این اجتماعات در ظاهر دارای فردیت‌های نامتجانسی هستند که نمی‌توان آنها را با هم مقایسه کرد. هر قوم سیما و ساختمان و حقوق و اخلاق و ساختار اقتصادی ویژه‌ای دارد که زینده او است و ظاهراً هر گونه تعمیم در این زمینه تقریباً ناممکن به نظر می‌آید. آیا تاریخ توالی پیشامدهایی است که پی در پی رخ می‌دهند و به هیچ وجه تجدید نمی‌شوند؟ اگر چنین باشد واقعیت اجتماعی تنها موضوع فلسفه‌ای مجرد و مبهم و یا رسالات منفردی صرفاً توصیفی و تشریحی خواهد بود. درک مورخ از صور نوعی یا انواع اجتماعی^{۴۱} البته این روند را دگرگون می‌کند. بنابراین لازم است به تاریخ و موضوع آن و پیوند آن با علم پرداخته شود.

تاریخ؛ موضوع

در پژوهش‌های علمی، شناخت و تعریف موضوع یکی از مهمترین گام‌های پژوهش است. پرسشی بنیادین در این باره این است که چه چیز باید مورد پژوهش قرار گیرد؟ هر تتبع علمی

به گروه معینی از پدیده‌ها مربوط می‌شود که مصداق تعریف واحدی هستند. بنابراین تعریف پدیده‌های مورد مطالعه مهم است تا پژوهشگر و خواننده بداند که موضوع چیست. این نخستین و ضروری‌ترین شرط هر تحلیل و تحقیق است. در واقع در صورتی می‌توان درباره نظریه معینی رسیدگی کرد که تشخیص وقایع منظور این نظریه میسر باشد. گذشته از این چون از راه تعریف نخستین است که موضوع به وجود می‌آید و پس بر اساس چگونگی این تعریف موضوع علم شیء یا خبر شیء خواهد بود. برای اینکه تعریف عینی باشد باید پدیده‌ها را از روی صفات ذاتی آنها بیان کرد نه تصور ذهنی آنها.^{۴۲}

با توجه به تفاوت علوم انسانی و تجربی، موضوع مورد مطالعه نیز در هر یک از آنها ویژگی‌های خاص خود را می‌یابد. اگر به مسئله به صورت یک طیف نگریسته شود، هر چه از موضوع دانش‌هایی که دانشمند در آن کمتر با موضوع مورد مطالعه پیوند ارزشی دارد به سوی دانش‌هایی که نقش عنصر ارزش‌های فردی در پژوهش بیشتر می‌گردد، سیر شود، ویژگی‌های موضوع دانش نیز دگرگون می‌شود. ابزار علم در این میان در هر دو زمینه قادر است از میزان دخالت عنصر ارزش‌ها بکاهد. در علم به معنای عالم معمولاً برای مطالعه، یک مدل ساخته می‌شود که عبارتست از برقراری یک تمثیل سنجیده بین یک پدیده که قوانین آن معلوم است و پدیده دیگری که در دست تحقیق است.^{۴۳} موضوع مطالعه در این میان مورد آزمون و در بوطه ابطال‌پذیری تجربی قرار می‌گیرد.^{۴۴} کارکرد چنین مدلی در پژوهش‌های قابل واریسی آزمایشگاهی آسان‌تر است اما ساختن چنین مدل‌هایی در پژوهش‌های تاریخی، پژوهشگر و نظریه‌پرداز را دچار دشواری می‌کند. به همین دلیل هنگامی که موضوع زمینه علمی را فراهم می‌آورد، روش متناسب با واریسی علمی آن نیز بسته به نوع موضوع متفاوت می‌شود. زیرا هیچ روش آرمانی و کاملی وجود ندارد. هر علمی بنا بر اصول موضوع ویژه خویش مستقل است و تعمیم‌الگو در این میان خالی از اشکال نیست.^{۴۵}

آنچه فیلسوفان علم بر آن تأکید دارند این است که موضوع و غایت مورد مطالعه نقش عمده‌ای در علمی بودن آن دارد. این نکته پذیرفته شده است که قانون مشخص‌کننده علمیت علوم است. آیا تاریخ در این گروه قرار می‌گیرد؟ شاله معتقد است که نقش تاریخ در این گروه نقشی ابزاری است بدین معنا که وسیله‌ای می‌شود برای برقرار کردن قوانین جامعه‌شناسانه.^{۴۶}

پیدا است که در اینجا مراد از قانون، نوع تجربی - آزمایشگاهی آن است. بنابراین دیدگاه تاریخ را با توجه به موضوع آن که گذشته است، از دیگر علوم متمایز می‌گردانند. حال آنکه: «وجود فی نفسه عین معلوم یا موضوع مطالعه نمی‌تواند مستقل از مشاهده گردانسته یا معلوم شود. چرا که از مشاهده گر و درست در جریان مشاهده و سنجش، اثر می‌پذیرد.^{۴۷} باریور با "ساده اندیشی‌هایی از این دست که «عینیت» را همان تحقیق پذیری تجربی می‌داند موافق نیست زیرا از دید او تحقیق پذیری جامع و مانعی وجود ندارد و دیگر آنکه معیارها هرگز صرفاً تجربی نیستند.^{۴۸} و بر برای پرهیز از رویارویی با این دشواری، نمونه آرمانی را معرفی می‌کند که عبارتست از شیوه ساختن مفاهیم ویژه روش تاریخی یا تفریدی که موضوع آن مطالعه واقعیت‌ها و پدیده‌ها در خصوصیات فردی آنها است.^{۴۹} این امر به ویژه آنجایی کاربرد می‌یابد که گفته می‌شود دل بستگی مورخ اساساً محدود به موارد ویژه است. مثلاً مورخ در بررسی رویداد بر افتادن سلسله صفویه، تنها به این رویداد در ایران و در زمان معینی می‌پردازد و واکنش‌ها و واکنش‌ها و انگیزه‌ها و روند و پیامدهای آن را بررسی می‌کند و به دنبال ویژگی‌های کلی سقوط حکومت‌ها در همه اعصار و مکان‌ها نیست. گر چه این رویداد هم ویژگی جهانی دارد یعنی حلقه‌ای است در مجموع تاریخ بشریت و دارای تأثیر و تأثر متقابل و متعکس و هم دارای ویژگی‌های منطقه‌ای و محلی است. به همین دلیل کاربرد تعمیم در این حوزه در تاریخ دشوار می‌شود و به سادگی نمی‌توان تعمیم محدود رفتار دولت صفوی و یا حتی محدودتر از آن شیوه کردار قزلباشان و نیروهای کشوری صفویه یا واکنش و چگونگی رفتار محاصره کنندگان اصفهان در یک دوران خاص را به جای تعمیم فراختر درباره رفتار نوع بشر به کار برد.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت که از هنگامی که شاخه‌های گوناگون علم از یکدیگر جدا گشته‌اند، همواره علمی بودن آنها در پرتو دستاوردهای علوم تجربی سنجیده شده است. حال آنکه ظاهراً می‌بایست بر استقلال هر علم و روش‌های ویژه آن تأکید کرد. این درست است که دیگر وحدت روش، بنیان علوم را نمی‌سازد اما پاره‌ای همانندی‌ها نیز ویژگی علمی به دانشی می‌بخشد یا آن را از او می‌گیرد. پیداست که داستان نویسی در زمره دانش علمی نیست اما تاریخ چه؟ یعنی دانشی که اساساً به صورت یک سلسله کلی گویی‌ها و قواعد عمومی ظاهر نمی‌شود و تفکر تاریخی، نه از کلیات که از زمان و مکان معین سخن می‌گوید.^{۵۰} در این

میان نقش موضوع علم بسیار اهمیت دارد.

پاره‌ای اندیشمندان بر این باورند که بدون موضوع نمی‌توان علم داشت.^{۵۱} اما موضوع چیست؟ آیا با تعریف یک دانش معین تفاوت دارد؟ اگر تمامی ذاتیاتی را که پیرامون یک دانش مطرح می‌شود بیان کنیم آیا موضوع آن روشن می‌گردد؟ آیا تاریخ موضوع دارد؟ موضوع فیزیک، اجسام آنچنان که هست می‌باشد نه تصویری که مردم از آنها دارند. در دانشی مثل اقتصاد وضع به گونه دیگری است، موضوع علم اقتصاد وقایع اجتماعی است که مخصوصاً یا منحصرأ در کسب ثروت پدید می‌آید. چون هیچ چیز شخص را از پیش مطمئن نمی‌سازد که حوزه‌ای از فعالیت اجتماعی هست که در آن میل به ثروت واقعاً این سهم مهم را داراست در نتیجه موضوع علم اقتصاد به این معنی از وقایعی ساخته نشده است که بتوان آنها را با انگشت نشان داد بلکه تنها از ممکنات و تصورات ذهن ساخته و پرداخته شده است. یعنی از وقایعی که علم اقتصاد آنها را وقایعی تصور می‌کند که به هدف و غرض او مربوط هستند و آنگونه ساخته شده‌اند که او تصور می‌کند.^{۵۲}

در نظریه بالا هدف اصلی تأکید بر تفاوت موضوع در علوم انسانی و علوم تجربی است. یعنی در عین حال که بر شئی بودن پدیده اجتماعی تأکید می‌شود اما دایره علوم انسانی با طرح مسئله تصور ذهن انسان‌ها تنگ می‌شود تا تفکیک موضوع کاملاً صورت گرفته باشد. همین وضع درباره تاریخ در حوزه علوم انسانی و اجتماعی نیز صادق است. درباره آنچه موضوع تاریخ قرار می‌گیرد، داوری‌ها فراوان و دگرگون است اما نقطه اشتراک همه آنها، تأکید بر این است که گذشته موضوع فعالیت تاریخ است. گذشته یا «روز مفقود».^{۵۳} همان چیزی که بعد نام تاریخ به خود می‌گیرد یا لفظی که بر محصول کار مورخان گذاشته می‌شود.^{۵۴} اما گذشته بسیار وسیع و احاطه بر همه آنها از سوی مورخ کاری ناممکن است. بنابراین همه گذشته موضوع کار مورخ نیست. بلکه از دیدگاه انسانی، گذشته جامعه انسانی است که در دایره کار او قرار می‌گیرد.

از دید هگل موضوع تاریخ بسته به انواع سه گانه تاریخی که او برمی‌شمارد فرق می‌کند. در تاریخ دست اول کارها و رویدادهایی وصف می‌شوند که مورخ آنها را دیده و آزموده و در آنها و روح آنها شریک بوده است و درباره این کارها و رویدادها گزارش نوشته است و

بدینگونه رویدادی بیرونی و دنیوی را به حوزه تصور معنوی گذر داده است. از اینجا بر می آید که محتوای این تاریخها نمی تواند جامع باشد. ماده اساسی آنها چیزی است که در تجربه خاص مورخ و منافع واقعی افراد زنده صورت می بندد، چیزی که در محیط آنها زنده و واقعی است.^{۵۵} اما در تاریخ اندیشیده، نویسنده از واقعیتی که در آن زیست می کند، برتر می رود و نه آنچه در این یا آن زمان موجود و حاضر بوده است، بلکه آنچه را در روح موجود حاضر است، وصف می کند.^{۵۶} در تاریخ فلسفی، دیدگاه عمومی تاریخ فلسفی جهان نه به نحوی انتزاعی بلکه به طور مشخص و انضمامی عمودی است و به طور مطلق حاضر است زیرا جهان روح است که تا ابد نزد خود حاضر می ماند و گذشته برایش وجود ندارد یا به سخن دیگر مثال است.^{۵۷} بنابراین در آنچه به موضوع تاریخ در پیوند با واقعیت و نه نظرپردازی مطرح می گردد، دیدگاه دوم هگل شایان تأمل است زیرا اینکه او می گوید روح به طور عام زمینه تاریخ است و در آن به صور گوناگون تجلی می کند که ما آنها را اقوام یا ملت ها می نامیم و بدین جهت موضوع گفتار است.^{۵۸} نشان می دهد که از دید او وقایع اجتماعی خود تجلی عقل (روح) در تاریخ می باشند.

یونانیان موضوع اصلی تاریخ را جمع آوری واقعیت های گذشته و بازگویی ساده آن می دانستند.^{۵۹} همان چیزی که هگل آن را تاریخ دست اول می خواند. که ناظر بر آثار مورخانی چون هرودوت و توسیدید است و به نظر می آید همان نکته ای است که ارسطو را به داوری معروفش درباره تاریخ واداشته است.^{۶۰} ارسطو به زمان هرودوت و توسیدید نزدیک بود.

ظاهراً رشته علاقه اصلی علم تاریخ، گذشته است. این البته درست است اما دقیق نیست. همه گذشته نمی تواند به زمینه فعالیت مورخ تبدیل شود زیرا چنانچه گفتیم گذشته فوق العاده وسیع است. بیشتر مورخان اتفاق نظر دارند که مواد علم تاریخ به نوبه خود حیات جامعه بشری در تمام پدیده های آن است.^{۶۱} این سخن که موضوع علم تاریخ حیات و گذشته جامعه و انسان اجتماعی در رابطه نزدیک آن است بدان معنی نیست که ما محتوای علم تاریخ را احاطه کرده ایم. زیرا حیات جامعه و انسان اجتماعی را دیگر علوم اجتماعی نیز مورد بررسی قرار می دهند.^{۶۲} می توان گفت که این رشته های علوم بر خلاف علوم تاریخی جامعه و انسان را در زمان حال مورد مطالعه قرار می دهند. اما مرز میان گذشته و حال تا اندازه ای شرطی است و

همواره با هم می‌آمیزند، بنابراین نمی‌توان موضوع تاریخ را تنها به جامعه گذشته و انسان اجتماعی اختصاص داد.^{۶۳} ظاهراً صفت اختصاصی موضوعی را که تاریخ بدان می‌پردازد نباید در آنچه بررسی می‌کند، جستجو نمود بلکه باید در چگونگی بررسی جستجو نمود. تاریخ بر خلاف سایر علوم اجتماعی انسان و جامعه را در تکاملشان مورد بررسی قرار می‌دهد. مراحل که جامعه و انسان‌های اجتماعی خصوصاً در تکاملشان گذرانیده و پیشرفت‌هایی که در شرایط موجودیت جامعه و انسان همراه با تغییراتش به عمل آمده، مورد توجه تاریخ است بنابراین تاریخ معین این پروسه تغییر، موضوع علم تاریخ است.^{۶۴}

بنابر گستردگی موضوع تاریخ، دریافت‌های از آن نیز گوناگون است. ویژگی توصیف تاریخی از دید شوپنهاور این بود که تاریخ یا توصیف آن موضوعی نامحدود دارد.^{۶۵} این نامحدود بودن موضوع سبب می‌شود تا نگارش تاریخ مجرد بشر از دید پوپر محال باشد «زندگی گم‌گشتگان و ناشناختگان، غم‌ها و شادی‌ها و مصیبت‌ها و مرگ و میر انسان‌ها موضوع حقیقی سرگذشت بشر است. اگر تاریخ بتواند در این باره سخنی بگوید من دیگر نخواهم گفت که اعتقاد به دیدن انگشت خداوند^{۶۶} در تاریخ کفر محض است.»^{۶۷} پوپر به موضوع رایج تاریخ بدبین بود و تاریخ موجود را اپرای مکانی می‌دانست که قدرتمندان در پس صحنه واقعیت بازی کرده بودند، این داوری او درباره تنگنای موضوع پژوهش البته درست است اما اینکه می‌گوید به دلیل وجود موضوع خاص تاریخ، هرگز نمی‌توان تاریخ مجرد را نوشت، داوری استواری نیست.

همه آنچه درباره موضوع تاریخ گفته شده است با تعریف تاریخ پیوند نزدیک دارد. اگر مورخ به اعمال و تجربیات بشر در گذشته توجه کند، موضوع تاریخ عبارت است از اعمال و آلام بشر در گذشته. از دیدگاه ایده‌آلیست‌ها چون افکار است، آنهم به معنای اخص، که می‌توان آنها را دوباره به وجود آورد، تنها افکار است که می‌تواند موضوع تاریخ باشد. بنابراین موضوع اساسی در تاریخ موضوع عمل است یعنی فکری است که به صورت رفتار بیرونی تجلی می‌کند.^{۶۸} دیلتای بر این باور بود که ویژگی علوم فکری که تاریخ از جمله آنها است، این است که موضوع مورد بحث آنها را می‌توان عملاً در درون خود تجربه کرد یا از درون شناخت.^{۶۹} تنگای این نظریه روشن است. زیرا در صورتی که چنین رویه‌ای در پیش

گرفته شود، حاصل تجربه بسیار شخصی و به عبارت دیگر به نوعی کشف و شهود فردی نزدیک می‌شود که با واقعیت تاریخی فاصله می‌گیرد. به عبارت دیگر آن تجربه‌ای که ناشی از درون بینی یا همدلی و همدردی مورخ با موضوع مورد پژوهش باشد، همخوانی با تجربه علمی حتی از نوع روشمند تاریخی آن نخواهد داشت. در موضوعات تاریخی، ابعاد اساساً تاریخی مسئله بسیار اهمیت دارند. در علوم که واقعیت بشری موضوع مطالعه آنها است تشخیص جهت تاریخی، یعنی توصیف آنچه یک بار روی داده و به همان شیوه هرگز دوباره تکرار نخواهد شد و همچنین بازسازی مفهومی نهادهای اجتماعی و کارکرد آنها اهمیت می‌یابد،^{۷۰} این بازسازی نمی‌تواند از طریق یک مکاشفه درونی به عینیت حتی از نوع تاریخی آن نزدیک شود.

اما این امر دشوار است. در شرایطی که ظاهراً هیچ دو موردی در تاریخ همانندی کامل ندارند چگونه می‌توان از تعمیم و عینیت تاریخی سخن گفت. همانندی اتفاقی میان رویدادهای تاریخی نیز به زحمت امکان آن را فراهم می‌آورد که بتوان گفت در یک مورد درست بوده است در موردی دیگر نیز درست دریابید. اگر پذیرفته شود که هر جامعه‌ای مسائل خاص خود را دارد^{۷۱} بنابراین، دشواری جزئی بودن موضوع پژوهش در تاریخ همچنان بر جا می‌ماند و کاربرد اصطلاح علم به مفهوم مورد نظر دانشمندان علوم تجربی را دشوار می‌کند و شاید اصولاً بدان نیازی نیست! و این در صورتی امکان‌پذیر است که به گونه‌ای عقلایی استقلال هر علم و روش‌های آن پذیرفته و محترم شمرده شود. ظاهراً اگر تاریخ به گونه رویدادهایی که در گذشته روی داده‌اند تعریف شود، روشن می‌شود که چرا در مقایسه آن با علوم کلیت بخش دشواری‌های ناشی از موضوع نامحدود مطرح می‌گردد. در علوم کلیت بخش، نظریه‌ها و قوانین کلی نوعی وحدت و یک «دیدگاه» فراهم می‌آورند اما در زمینه تاریخ چنین نظریه‌های وحدت‌سازی به دشواری ایجاد می‌شوند. ظاهراً در تاریخ یک سلسله قوانین کلی ناچیز بدیهی گرفته می‌شوند که عملاً به نقطه‌ای خاص پیوند دارند و گویا از انتظام دادن به موضوع کلی ناتوان هستند.^{۷۲} در تاریخ نویسی از هر نوع که باشد یک هدف واحد برتر از همه چیز قرار دارد و آن احداث تصویری قابل درک از گذشته انسان به صورت یک «کل» مشخص می‌باشد به به طوری که این تصویر مانند زندگی معاصران حیات پیدا کند و جان بگیرد.^{۷۳}

از دیدگاه مثبت‌گرایان هیچ سلسله کلیات بخصوصی وجود ندارد که تاریخ نویسان بتوانند بدان متوسل شوند زیرا آگاهی‌های مورد نیاز از یک وضع و موقع تاریخی تا یک وضع دیگر فرق می‌کند.^{۷۴} این امر به دلیل ویژگی موضوع علمی مانند تاریخ پیش می‌آید. همچنین تأکید بر این نکته است که تجربه تاریخی متفاوت با دیگر علوم است. مخصوصاً اگر دیدگاه آن گروه از نظریه پردازان در نظر گرفته شود که بنابر آن مورخ نمی‌تواند از بیرون به کردارهای آدمیان بنگرد، یعنی نمی‌تواند تماشای باشد بلکه ناچار باید بازیگری کند. یعنی اگر بخواهد رویداد اعلام تشیع را به عنوان آیین رسمی دولت بازسازی کند، باید خود را در جای شاه اسماعیل یکم (۹۳۰ - ۹۰۷ ق) قرار دهد و دقیقاً تا آنجا با او همراه شود که پی‌برد در آن هنگامی که وی در مسجد آدینه تبریز چنین کرد، در اندیشه او چه می‌گذشت. چنین دیدگاهی سبب شده است تا نظریه پردازان اصولاً ویژگی موضوع تاریخ را نسبت به موضوع دیگر علوم یادآور شوند. ویلتای تفکیک معروفی میان علوم تجربی که در جستجوی تبیینی از بیرون هستند و علوم انسانی از قبیل تاریخ که مدعی ادراک از درون هستند مطرح کرد. ویندل باند نیز میان تاریخ جزئی نگر^{۷۵} که با موارد منحصر به فرد سروکار دارد و علوم طبیعی کلی نگر^{۷۶} که در پی قوانین عام است، تفکیک قائل شد. کالینگ وود، فیلسوف و تاریخدان معروف تمایز میان تاریخدان و دانشمند علوم طبیعی را چنین مطرح کرد:

«هنگامی که دانشمندی می‌پرسد: چرا تکه کاغذ تورنسل به رنگ صورتی در می‌آید؟ منظور این است: در چه شرایطی قطعات کاغذ تورنسل صورتی می‌شوند؟ هنگامی که تاریخدان این پرسش را مطرح می‌کند که: چرا بروتوس سزار را خنجر زد؟ منظور این است: بروتوس به چه می‌اندیشید که موجب شد سزار را خنجر بزند.»^{۷۷}

در این دیدگاه ابزار پژوهش در طبیعت و در رفتار انسانی متفاوت از هم معرفی می‌شوند و شیوه رسیدن به نتیجه نیز با هم تفاوت دارند.

موضوع تاریخ از دیدگاهی، موضوعی عقلی تصور شده است. از این دیدگاه تاریخ مانند منطق و ریاضیات موضوعی عقلی است و از این طریق می‌تواند با علم تجربی و مشخص پیوند داشته باشد که در هر نوع استدلال تجربی اثر اساسی دارد. به این دلیل که هر نوع مشاهده و حتی هر گونه تجربه قبل از هر چیز تاریخ واقعه خاص است البته در تجربه می‌توان این واقعه را

به دلخواه دوباره ایجاد کرد اما در همه حال واقعه‌ای است که هر بار به دست اشخاص معینی و در اوضاع و احوال معینی تحقق می‌یابد و غالباً و به ویژه در علوم انسانی مطالعه پدیده‌ها به کشف روابطی که موضوع فرضیه است نمی‌رسد و از نخستین مراحل سه گانه^{۷۸} تجاوز نمی‌کند و بدین ترتیب به وصف و شرح تاریخی که ممکن است خود فی نفسه ذی قیمت و برای ارزش دادن به کار کافی باشد، ختم می‌شود. از دیدگاهی همگانی‌تر، تاریخ که شاخه مستقلی از معرفت است، موضوعی دارد که در برگیرنده یک مرحله تجربی است که در آن اسناد و مدارک مشاهده می‌شوند. اسناد و مدارکی که در آنها وصف ادبی اعمالی که بر انسان خواه افراد یا گروه‌ها وارد شده است و در سیر تحول و تطور گروه یا فردی معین مؤثر بوده^{۷۹}، آمده است. روشن است که این اسناد و مدارک پس از عبور از رویدادهای تاریخی به دست مورخ می‌رسند و این حوادث گاه بسیار ویران کننده هستند. بنابراین مورخ حادثه‌ای را که می‌خواهد وصف کند، دوباره می‌سازد و در این دوباره سازی هدف آشکار عبارتست از پرکردن خلاءهای اسناد و مدارک و پیوستن وقایع مشهود به رویدادهای احتمالی که حقیقی جلوه می‌کند. در واقع حتی در آنجایی که مورخ پس از یافتن اسناد و مدارک به منظور تحلیل تاریخی آنها می‌کوشد کلیت‌هایی را کشف کند تا او راقادر سازند که آنها را در الگوهای معقولی انتظام دهد و از این الگوها جهت مقایسه با الگوهای همانند و مکان‌های دیگر برای رسیدن به مفهومی جامع‌تر از تجربه تاریخی بهره برداری کند، با شکاف‌ها و فاصله‌های بزرگ و گاه فلج کننده‌ای در اطلاعات خود روبرو می‌شود که حتی نقل منسجم رویدادها را بسیار دشوار می‌سازد. بنابراین برای دست یافتن به تاریخ نسبتاً منسجمی از یک دوره به ویژه ادوار کهن، ناگزیر به بازسازی روی می‌آورد و براساس مطالب ناقص که منابع در اختیار او می‌گذارند، به فرضیات رو می‌آورد تا با یاری اطلاعاتی که از منابع بسیار متعدد به دست می‌آید و با استفاده هوشمندانه از تخیل و تحقیقات نظری بتواند به نوشتن تاریخ معقول و مستدل یک دوره پردازد.^{۸۰} و ارسی این عمل دوباره سازی به شیوه تجربی رایج، تنها در تجربه تاریخی میسر است. در نتیجه پژوهش تاریخی روی هم رفته به صورت فعالیت فکری ویژه‌ای جلوه می‌کند که فنون خاصی دارد و مخصوصاً انتقاد منطقی یا عقلی و تخیلی تمثیلی در آن به فراوانی به کار می‌رود و فقط در مورد آثار پراکنده‌ای که از واقعیت برجا مانده است و در همین حد، مورخ با واقعیت تماس عینی حاصل می‌کند.^{۸۱}

چون ادراک انسان در هر دوره در مورد وضعیت انسان با دوره دیگر فرق می‌کند، بنابراین تاریخ‌های گوناگون در ادوار گوناگون درباره یک حادثه نوشته می‌شود. شاید به همین دلیل بود که کروچه می‌گفت همه تاریخ تاریخ معاصر است، یعنی رویدادهای تاریخی همواره و در هر روزگاری بسته به شرایط معاصر مورخ، معاصر می‌شوند. همین امر روشن می‌کند که موضوع تاریخ به همین دلیل وضع ویژه‌ای می‌یابد و آنچه به نام عینیت در تاریخ خوانده می‌شود با دشواری به دست می‌آید. از سوی دیگر به دلیل دگرگونی قضایای اساسی مرتبط با تاریخ، موضوع دشوارتر می‌شود و به همین دلیل پاره‌ای از متفکران بر این باورند که در مورد انسان واقعیات جاودانی که آن را همانند پدیده‌های علوم تجربی در آورد، وجود ندارد.^{۸۲} مورخان ایرانی در گذشته به این امر اما از دیدگاهی دیگر توجه داشته‌اند، رشیدالدین فضل‌الله همدانی هنگامی که درباره تاریخ سخن می‌گوید، نقل اخبار به ویژه اخبار متواتر را موجب علم تلقی می‌کند و بر این باور است در منقولات چون اخبار دست به دست می‌گردند، خبر دچار کاستی و زیادی می‌گردد و بنابراین میان مورخان اختلاف نظر ایجاد می‌شود: «و چون چنین است اگر مورخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالا کلام باشد قطعاً هیچ کلماتی ابراز نتواند کرد. چه هر آنچه او روایت کند، روایتی باشد از جمعی بزرگان که آن را مشاهده کرده باشند یا به نقل از دیگران شنیده یا از کتب متقدمان مطالعه کرده...»^{۸۳} و این اختلاف در نقل اخبار به تعدد تاریخ‌ها می‌انجامد. اما این امر مانع از آن نخواهد بود که نتوان اقوال مورخان را از راه به محک واقعیت زدن و تأیید شواهد تجربی، پذیرفت.

تاریخ‌نگاری و پژوهش تاریخی شاخه‌ای از پژوهش علمی خواهد بود در صورتی که واقع بینانه بدان نگریسته شود. شاخه‌های گوناگون پژوهش علمی را می‌توان به دو گروه مهم تقسیم کرد. علوم تجربی و علوم غیر تجربی. کار علوم تجربی تحقیق در رویدادهای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و توصیف و تبیین و پیشگویی این رویدادهاست. بنابراین اقوال آنها را باید به محک واقعیت تجربی زد و در صورتی پذیرفت که شواهد تجربی آنها را تأیید کنند. شواهد تجربی را از راه‌های مختلف می‌توان به دست آورد. آزمایش، مشاهده منظم، مصاحبه و واریسی دقیق اسناد و مدارک مکتوب و سنگ نوشته‌ها و سکه‌ها و آثار باستانی. وابستگی به شواهد تجربی، علوم تجربی را از علوم غیر تجربی مانند ریاضیات و منطق جدا

می‌کند. قضایای علوم اخیر را بدون استناد به یافته‌های علوم تجربی می‌توان ثابت کرد. علوم تجربی را نیز اغلب به علوم طبیعی و علوم اجتماعی تقسیم می‌کنند اما معیار این تفکیک مانند معیار تفکیک علوم تجربی از غیر تجربی روشن نیست و در مورد حد فاصل این علوم توافق عام وجود ندارد. معمولاً علوم طبیعی را شامل فیزیک و همانند آن و علوم اجتماعی را در برگیرنده جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مردم‌شناسی، اقتصاد، تاریخ‌نگاری و رشته‌های وابسته به آنها می‌دانند. بسیاری از آنچه درباره روش‌ها و مفاهیم اساسی تحقیق علمی درست است، در علوم اجتماعی هم مانند علوم طبیعی درست است.^{۸۴}

کوتاه سخن اینکه تاریخ و مفاهیم مرتبط با آن از دیدگاه علم در روند مفهومی خویش تحولات چندی را از سر گذرانده است. در ایران تا پیش از ورود مفاهیم جدید، تاریخ‌دانشی علمی با ویژگی‌های عمومی علم تلقی می‌شده که در آن مشاهده و تجربه کاربرد داشت. از این رو تاریخ اساساً معرفتی علمی بود. این روند از هنگام ظهور و شکوفایی اندیشه‌های جدید علمی شکل دیگری به خود گرفته است. اندیشه‌هایی که برای علمی بودن یک شاخه از دانش ویژگی‌های تازه‌ای را معرفی می‌کردند. در آنچه به تاریخ پیوند می‌یابد، این امر هم تازه و هم قدیم بود، قدمت داشت زیرا در قرون پیشین نیز در رده بندی‌های علوم، تاریخ وضعی ویژه داشت و تازه بود از این رو که با مضامینی جدید مبتنی بر فلسفه تاریخ و به گونه‌ای همگانی‌تر با فلسفه علم جدید پیوند یافت و از سوی دیگر به دلیل تحولات سیاسی تا اندازه زیادی رنگ و بوی سیاسی نیز به خود می‌گرفت. روشن است که تاریخ از آنجا که روش‌هایی معین دارد و براساس این روش‌های معین به نتایجی مشخص دست می‌یابد، دانشی مبتنی بر ویژگی‌های علمی جدید است. از دیدگاهی، تاریخ حتی دانشی تجربی است که در آن شواهد، اسناد و مدارک مورد آزمون قرار می‌گیرند و نتایج این پژوهش و آزمون خود قابلیت آزمون و حتی تعمیم دارند. این سخن در صورتی پذیرفتنی است که از علم به مثابه یک مقوله کاملاً مشخص و ویژه سخن گفته نشود بلکه از علوم یاد شود. علمی که بسته به ویژگی‌های معرفتی خویش، هر یک از روش‌ها و بینش‌هایی ویژه خویش بهره می‌برند.

پی‌نوشت‌ها

۱- اگر از آنچه ارسطو درباره تاریخ از دیدگاه نظر پردازانه و طبقه بندی علوم گفته بود، بگذریم در دوران مورد بحث، گاهی بر سر سودمندی یا ناسودمندی تاریخ در میان علمای دین گفتگوهایی چهره می‌بسته است. یکی از نمونه‌های در خور نگرش در این باره اثر سخاوی به نام *الاعلان بالتوبیخ لمن ذم اهل التاريخ* است. همان گونه که از عنوان کتاب بر می‌آید، این اثر دارای خصلتی تدافعی است و نگارش آن به منظور دفاع از بررسی و مطالعه تاریخ به عنوان موضوعی کمکی در برنامه آموزش دینی صورت گرفته است. نگاه کنید به: فرانتس روزنتال. *تاریخ نگاری در اسلام*. بخش دوم. ترجمه اسدالله آزاد. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی. مشهد ۱۳۶۸. ص ۷۳ و پس از آن نیز برای نمونه‌ای درباره تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی بر گرایش به خواندن تاریخ یا بررسی‌های تاریخی نگاه کنید به: ملک شاه حسین سیستانی. *احیاء الملوك*. به کوشش منوچهر ستوده. چاپ یکم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۴۴. ص ۴۵۱. آنجا که می‌نویسد: «...در این بازار که متاع هنر از بی‌رواجی به نقاب اختفاء چهره پوشیده، تحریرات حکمت علمی و عملی را نمی‌خوانند تا به وقایع و حوادث تاریخ چه رسد». برای نمونه‌ای جدیدتر در این باره نگاه کنید به: شیخ و شیوخ، (بحثی انتقادی بین شیخ سنت گرا و شوخ متجدد، رساله‌ای سیاسی اجتماعی از اواخر عصر قاجار). به کوشش احمد مجاهد. چاپ یکم. انتشارات روزنه. تهران ۱۳۷۳. ص ۴۹-۵۰.

۲- عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ در ترازو*. چاپ دوم. انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۶۲. ص ۳۰.

3- Gordon leef. *History and Social Theory*. New York. 1962 .P.7.

۴- ژولین فروند. *آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی*. ترجمه علی محمد کاردان. مرکز نشر دانشگاهی. تهران ۱۳۶۲. ص ۷.

۵- ایان بار بور. *علم و دین*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران، ۱۳۶۲، ص ۹.

۶- [حسین نصر]. *علم در اسلام*. به اهتمام احمد آرام، انتشارات سروش. چ یکم. تهران ۱۳۶۶. ص ۲۶-۲۷.

۷- فارابی. *فلسفه ارسطو طالیس*. بیروت ۱۹۶۱، ص ۶۱، به نقل از: فرانتس روزنتال، *تاریخ نگاری در اسلام*. ترجمه اسدالله آزاد، جلد اول. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۵.

ص ۴۴. برای بحثی درباره جایگاه تاریخ در رده‌بندی علمای مسلمان نگاه کنید به صفحات ۴۳ تا ۴۷. که در آن روزنتال با ژرف‌نگری این موضوع را بررسی کرده و نمونه‌های درخور توجهی ارائه کرده است. ۸- از دید آملی علوم بر دو دسته هستند: علوم اوائل مانند فلسفه، ریاضیات، طبیعیات و علوم اواخر. نگاه کنید به: حسین نصر. پیشین. ص ۲۹.

۹- ابوالحسن علی بن زید بیهقی، ابن فندق. تاریخ بیهقی. به کوشش احمد بهمنیار. چاپ یکم. بنگاه دانش، تهران ۱۳۱۷ خورشیدی. ص ۱-۲. در جای جای این مقدمه، برجسته‌ترین ملاحظات معرفتی و روش شناختی درباره تاریخ به دست داده شده است. به نظر می‌آید همین مقدمه پر مطلب اما موجز اساس معرفی مورخان بعدی قرار گرفته است.

۱۰- میر محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه، میر خواند. تاریخ روضةالصفاء. ج ۱. به کوشش نصرالله سبحی. انتشارات مرکزی و... ۱۳۳۸. ص ۹.

۱۱- شرف الدین علی یزدی. ظفرنامه. به کوشش ارون بایف. تاشکند، ۱۹۷۲، ص ۳۶.

۱۲- افوشته‌ای نطنزی در دیباچه اثر خویش: نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار به علم تاریخ و فن سیر اشاره می‌کند و حتی بیان می‌دارد که مورخان با پژوهش در رویدادهای گذشته و پیوند آن با حال قادر به پیشگویی نیز خواهند بود.

گه از حال آینده گویند باز گه از سرّ کونین خوانند راز

نگاه کنید به: محمود بن هدایت الله افوشته‌ای نطنزی. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار. به کوشش احسان اشراقی. ج یکم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۵۰، ص ۴-۵.

۱۳- نگاه کنید به تاریخ نگاری از دید فیلسوفی چون مسکویه که حتی اثر خویش را تجارب الامم خوانده است. مسکویه معتقد بود که "کارهای جهان همانند و درخور یکدیگرند و انسان می‌تواند امروز را با دیروز بسنجد و در پرتو آزمون‌هایی که در کردار پیشینیان می‌یابد راه خویش را برگزیند": ابوعلی مسکویه رازی. تجارب الامم ترجمه ابوالقاسم امامی. جلد یکم. انتشارات سروش. تهران ۱۳۶۹. ص ۳۱. همچنین درباره تلقی مورخان ایرانی از تجربه تاریخی نگاه کنید به: میر تیمور مرعشی. تاریخ خاندان مرعشی مازندران به کوشش منوچهر ستوده، چاپ دوم. انتشارات مؤسسه اطلاعات. تهران ۱۳۶۴. ص ۴ که می‌نویسد: "در میان بنی نوع انسانی چنین دأب شده است که وقایعی که در هر زمان سانح شود از احوال انبیاء و ملوک آن را در قید تحریر آورده، مضبوط سازند که اهل هر زمان را از مطالعه آن تجربه‌ها حاصل شود." ص ۴.

۱۴- تاریخ روضةالصفاء. ج ۱. ص ۱۱. میرخواند تجربه را از فضایل بنی آدم بر می‌شمارد که: «آرای اهل عالم به واسطه تجربه کمال می‌یابد» در واقع میرخواند نظرپردازی خویش در مقدمه اثرش را به دیدگاه‌های ابن فندق مبتنی کرده است. به سخن دیگر او تقریباً چکیده و در پاره‌ای موارد عبارت‌های ابن فندق را نقل می‌کند اما به منبع اطلاعات خویش اشاره‌ای نمی‌کند. برای نمونه نگاه کنید به: تاریخ

- بیهق. ص ۱۲ و مقایسه کنید با تاریخ روضة الصفا. همانجا.
- ۱۵- آگ برن و نیم کوف. زمینه جامعه‌شناسی. اقتباس امیرحسین آریان‌پور. جیبی. تهران ۱۳۵۳. چاپ هفتم. ص ۶۶.
- ۱۶- ریمون آرون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. جلد دوم. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. تهران ۱۳۶۳. ص ۲۱۳.
- ۱۷- همان. همانجا.
- ۱۸- زمینه جامعه‌شناسی. ص ۷۰.
- ۱۹- دبلیو. اچ. والش. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ. ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۳. ص ۴۱.
- ۲۰- عبدالکریم سروش. «علت و دلیل در علوم اجتماعی» نامه علوم اجتماعی. دوره جدید. دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران. ش ۱. جلد اول. ۱۳۶۷. ص ۵۸.
- ۲۱- این داوری سخت متأثر از اندیشه‌های قاطعانه علمی سده نوزدهم میلادی است.
- ۲۲- فیلیسین شاله. شناخت روش‌های علوم یا فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی. ص ۶.
- ۲۳- همان. ص ۱۲.
- ۲۴- آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی. ص ۲۵.
- ۲۵- همان. ص ۱۳۹.
- ۲۶- سروش. علت و دلیل در علوم اجتماعی. ص ۵۳.
- ۲۷- آراء و نظریه‌ها در علوم اجتماعی. ص ۱۴۰.
- ۲۸- ایان باربور. علم و دین، ص ۱۷۰.
- ۲۹- آلن راین. فلسفه علوم اجتماعی. ترجمه عبدالکریم سروش. چاپ اول. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران ۱۳۶۷. ص ۱۰.
- ۳۰- مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ص ۲۱۵.
- ۳۱- باربور. علم و دین. ص ۲۱۲.
- ۳۲- [هیأت نویسندگان] تاریخ فلسفه شرق و غرب (جلد دوم، تاریخ فلسفه غرب). زیر نظر سرو پالی راداکریشان. مترجم جواد یوسفیان. سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. چاپ یکم. تهران ۱۳۵۷، ص ۴۰۶.
- ۳۳- گرچه می‌توان بر این سخن انتقاد کرد و گفت که اگر تاریخت تاریخ دارای ذاتی نیست، هر نوع سؤال درباره مفهوم و معنی و تفهیم و تبیین در تاریخ از بین می‌رود. زیرا سؤال این است که تاریخت تاریخ چیست؟ چه چیزی تاریخ را تاریخی می‌کند؟.

- ۳۴- ادوار هالت کار. جامعه نو، ترجمه محسن ثلاثی. چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳. ص ۱۶.
- ۳۵- همان. ص ۱۱.
- ۳۶- همان. ص ۱۲۰.
- ۳۷- عبدالرحمن ابن خلدون. مقدمه ابن خلدون. جلد یکم. ترجمه محمد پروین گنابادی. چاپ پنجم. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران ۱۳۶۶. ص ۲.
- ۳۸- کار. جامعه نو. ص ۹.
- ۳۹- ژان فوراسیته. وضع و شرایط روح علمی. ترجمه علیمحمد کاردان. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران. تهران ۱۳۶۶ ص ۱۸۵-۶.
- ۴۰- شاله. شناخت روش‌های علوم. ص ۵۸-۶۰.
- ۴۱- امیل دورکیم. قواعد و روش جامعه‌شناسی. ترجمه علی محمد کاردان. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران. ص ۱۰۱-۲.
- ۴۲- همان. ص ۵۷.
- ۴۳- باربور. علم و دین. ص ۱۹۲.
- ۴۴- آلن راین. فلسفه علوم اجتماعی. ص ۵۶.
- ۴۵- وبر گفته است که علم دو ویژگی اصلی یعنی ناتمامی ذاتی و عینیت دارد. در مورد تاریخ می‌توان گفت که ناتمامی ذاتی عبارت از این است که پرونده هیچ واقعه تاریخی هیچگاه مختومه نیست و از سوی دیگر داده‌های تاریخی تا اندازه‌ای به عینیت پژوهش یاری می‌رسانند. برای تفسیر دیدگاه وبر در این باره نگاه کنید به: ژولین فروند. جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر. نشر نیکان. چاپ یکم. تهران ۱۳۶۲. ص ۴۶-۷.
- ۴۶- فیلیسین شاله، پیشین. ص ۱۵.
- ۴۷- باربور. علم و دین، ص ۲۱۲.
- ۴۸- همان. ص ۲۱۵.
- ۴۹- فروند، پیشین، ص ۶۷.
- ۵۰- والش. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۴۳ و ۴۵.
- ۵۱- آلن راین. فلسفه علوم اجتماعی. ص ۹.
- ۵۲- دوریکم. قواعد و روش جامعه‌شناسی. ص ۴۷-۸.
- ۵۳- ابوالفضل رشیدالدین المیدی. کشف الاسرار و عدة الابرار. به کوشش علی اصغر حکمت. جلد چهارم. امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱، ص ۴۵۸-۶۰. میدی در تفسیر آیات ۱۰۲ تا ۱۱۵ سوره هور می‌نویسد: «یحیی معاذ گفت روزها پنج است یکی روز مفقود، دیگر روز مشهود و... اما روز مفقود روز دُینه (دینه) است که بر تو گذشت وفایت شد و با تو جز حسرت و تهلّف در فوات آن نماند.

دریافت آن را درمان نه و با پس آوردن آن ممکن نه...»

۵۴- آلن رابین. فلسفه علوم اجتماعی. ص ۱۶۱.

۵۵- گئورات ویلهلم فردریش هگل. عقل در تاریخ. ترجمه حمید عنایت. مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر، تهران ۱۳۵۶. ص ۴۰۶.

۵۶- همان. ص ۱۰.

۵۷- همان. ص ۲۳.

۵۸- همان. ص ۲۸۴.

۵۹- ن. آ. یروفه یف. تاریخ چیست؟ ترجمه محمد تقی زاد. نشر جوان، بی جا، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۱۴.

۶۰- همان. ص ۱۵.

۶۱- همان. ص ۷۱.

62- Peter Burke. *Sociology and History*. Georgi Allen and unwin. London. 1980.

P.13-14

۶۳- یروفه یف. همان. ص ۷۳.

۶۴- همان. همانجا.

۶۵- کارل ریموند پوپر. جامعه باز و دشمنانش. ترجمه علی اصغر مهاجر. شرکت سهامی انتشار. چاپ دوم. تهران ۱۳۶۵. ص ۵۳۰.

۶۶- اشاره به اعتقادی دینی که بنا بر آن خداوند خود را در تاریخ آشکار می‌کند.

۶۷- همان. ص ۵۴۱.

۶۸- والش. پیشین. ص ۵۶-۵۸ انتقادی که بر این نظریه وارد است این است که بنا بر چنین نظریه‌ای موضوع تاریخ بسیار محدود می‌شود.

۶۹- همان. ص ۵۵.

۷۰- ریموند آرون. پیشین، ص ۲۱۷.

۷۱- هگل. عقل در تاریخ. ص ۱۹.

۷۲- پوپر. جامعه باز و دشمنانش. ص ۵۳۳.

۷۳- والش. ص ۷۳.

۷۴- همان. ص ۷۲.

75- Ideographic

76- Nomothetic

77- Burke. *Sociology and History*. P.18.

- ۷۸- اشاره به مراحل سه گانه فرضیه، مشاهده و آزمایش.
- ۷۹- روزنتال. تاریخ تاریخ نگاری در اسلام. ج ۱. ص ۲۱.
- ۸۰- جی. آ. بویل [گردآورنده]. تاریخ ایران. جلد سوم، قسمت سوم. پژوهش دانشگاه کیمبریج. ترجمه حسن اندیشه. امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸. ص ۱۳ و ۱۸.
- ۸۱- فوراسیته. وضع و شرایط روح علمی. ص ۱۸۱-۱۸۰.
- ۸۲- والش. پیشین. ص ۷۳.
- ۸۳- جامع التواریخ. ج ۱. ص ۸.
- ۸۲- کارل همپل. فلسفه علوم طبیعی. ترجمه حسین معصومی همدانی. چاپ یکم. مرکز نشر دانشگاهی. تهران ۱۳۶۹. ص ۱-۲.